



چرا رنسانس ایرانی!

در اروپای قرون وسطایی نیز دانشمندی مانند آلبرتوس ماگنوس و توماس آکویناس بودند که دانش و اندیشه را مشعلدار باشند ولی مشکل آن بود که آنها از دانش خود فقط برای اثبات حقانیت دین خود بهره میبردند. آنها ارسطو را با کلیسا پیوند دادند ولی برای آنها فلسفه و جستجوی حقیقت، هدف نبودند بلکه ابزار. آنها از منطق ارسطویی منطق کلیسایی و الهی میخواستند بسازند.

شکست آنها آغاز رنسانس بود. تاریخ از آنها گذر کرد. امروز آلبرتوس ماگنوس و شاگردش توماس آکویناس زیر نویس کوتاهی در تاریخ هستند. آنها دانش داشتند ولی اسیر بودند، اسیر زنجیرهای روسپی بابلی که در روم خانه نشین شده بود و روح و روان زمانه را با وعده های شیرین و تهدید های آتشین مسحور کرده بود.

در ایران بیش از هزار سال است که ما الهیات داریم نه فلسفه. تولید رویا کردیم ولی حقیقت را باختیم. علم داشتیم ولی کجا دانش؟ بجای دانشگاه حوزه علمیه ساختیم. ما نه فقط خرد را به عقل دینمدار فروختیم، بلکه حتی مارکسیسم را اسلامی، دموکراسی را دینی و نیز جمهوری را اسلامی خواندیم. تاریخ میهن خود را به فراموشی سپردیم تا فراموش کنیم که که بودیم، چه بودیم، تا آسوده خاطر خرد را به گورستان تاریخ بسپاریم.

آن زمان که اروپا در قرون وسطی گرفتار بود، هنوز ایران ما از بازمانده های فرهنگ پیش از اسلام خود جان میگرفت. ما شعوبیه و معتزله و عرفان ساختیم. به هر گونه تلاش کردیم اسلام را با میهنمان، اسلام را با منطق و اسلام را با عشق آشتی دهیم. حقیقت تلخ این است که باختیم. حقیقت تلخ این است که امروز ما در قرون وسطی هستیم. شاید در پایش، اگر امیدوار باشیم. آغاز پایان قرون وسطی شاید ۱۰۰ سال پیش شروع شد، ولی هنوز ما سروش و کدیور و گنجی میسازیم. هنوز به خاتمی و روحانی امید داریم. پس هنوز گرفتاریم.

پایان قرون وسطی در اروپا، یک نوزایی، یک آغاز نو، یک شجاعت بزرگ بود. بیایید از نو زاده شویم، بیایید شجاع باشیم، بیایید با هم دوباره ایرانی باشیم.

خسرو فروهر (صمدی) امرداد ماه ۲۵۷۳ ایرانی
www.libertyforiran.com/fravahar